

مرکز اجرایی حزب دمکرات:

روا بود ابراهیم رئیسی در دادگاهی مردمی محاکمه و به سزای اعمال خود می‌رسید

بعد از ظهر روز یکشنبه، ۳۰ اردیبهشت ماه، ابراهیم رئیسی، رئیس جمهور رژیم جمهوری اسلامی ایران، حسین امیرعبداللهیان وزیر امور خارجه همراه با چند تن از مسئولان ارشد رژیم به علت سقوط هلی‌کوپتر حامل آنان کشته شدند. واکنشها به سقوط هلی‌کوپتر حامل رئیسی و هیات همراهش و کشته شدن آنان گسترده و متفاوت بود، اما از همه مهمتر و قابل توجه‌تر ابراز شادی و مسرت مردم ایران نسبت به این حادثه بود

ادامه در صفحه ۲

جلاد مرد

با مرگ آیت‌الله اعدام پرونده جنایتهای وی بسته نخواهد شد



خاک بر سر آن دشمنی که به کنج زندان امید بسته است!

و شخصیت‌های آکادمیک و دانشگاهی در مقابل رژیم و ادامه اعتراضات اقشار و طبقات مختلف جامعه اثبات این واقعیت است که سرکوب‌های رژیم ایران به هیچ نوعی نخواهد توانست جنبش حق طلبانه ملت‌های ایران را مجبور به عقب نشینی کند و نه هیچ دستاوردی باب میل رژیم را به دنبال خواهد داشت.

اما سرکوب جنبش حق طلبانه ملت‌های ایران که رژیم با همه توانایی خود در تلاش است آن را سرکوب نماید؛ نه تنها نشانه توانایی و "اقتدار" نیست بلکه درست به معنای ترس و تزلزل آن است.

تجربه جنبش ژینا و رفتارهای جمعی دیگر مانند تحریم انتخابات ۱۱ اسفند گذشته و مراسمات نوروزی امسال کوردستان و مقاومت زنان ایران در خیابان‌ها و عدم سکوت فعالان سیاسی

شده است و از سویی دیگر به علت جنبش حق طلبانه ملت‌های ایران بوده که رژیم را رو به فنا برده است. مسئولان رژیم جمهوری اسلامی ایران که از شرایط و وضعیت نامساعد و نا به دلخواه خود در سطح داخلی و منطقه‌ای و بین المللی به خوبی آگاه هستند، ترس و نگرانی خود را نیز از رفتار و موضع روزانه مردم که نشان از وجود یک جنبش حق طلبانه است نمی‌توانند پنهان کنند.

از خود را داشته باشند یا حق انتخاب وکیل را داشته باشند احکام سنگین بر آنان تحمیل می‌شود. این جریان از بازداشت و سرکوب فعالان سیاسی و مدنی کوردستان و نوع رفتار و برخورد مراکز امنیتی سرکوب رژیم ایران نشان از ترس رژیم ایران از سرنوشت میهم خویش است. سرنوشتی که از سویی به علت بحران سیاسی، اقتصادی و امنیتی است که در نتیجه سیاست‌های غلط خود در آن گرفتار

طی هفته‌های گذشته و برای باری دیگر رژیم جمهوری اسلامی ایران از طریق نیروهای سرکوبگر خود موجی دیگر از فشار و ارباب را بر مردم کوردستان ایجاد نموده است و به بهانه‌های واهی روزانه فعالان مدنی در کوردستان را بازداشت می‌کنند. نیروهای سرکوبگر این رژیم بدون هیچ مجوز قانونی مردم را در هنگام کار، منزل و خیابان‌ها بازداشت می‌کنند و به زندان انتقال می‌دهند و بدون آنکه حق دفاع

رزگار بهاری:
عدم اعتراف به ملل غیرفارس،
به منزله وجود پتانسیل برای سرکوبشان است
مصاحبه: شهرام سبجانی
۶

ناسیونالیسم آغازین، گذرگاه
جهان وطنی متاخر
بهار حسینی
۵

نوع چهارم
بدون حضور مارکسیسم و گذار کمونیسم
می‌شود به سوسیالیسم مردمی نائل شد
سیوان احمدی
۴

دیپلماسی امنیتی و ادراکات
بین دولتها
آزاد مستوفی
۳

پیام مرکز اجرایی حزب دمکرات
کوردستان ایران در رابطه با مرگ جلاد
۶۷ ابراهیم رئیسی
۲

ضرورت تحلیل و آسیب شناسی مبارزه سیاسی در شرق کوردستان



رضا دانشجو

جغرافیای ناآرام و پر تنش خاورمیانه جغرافیای ناآرام و پر تنش خاورمیانه از یک طرف و رخدادهای مهم جهانی از طرف دیگر ضرورت یک نگاه جامع و آسیب شناسانه به مبارزات احزاب سیاسی در شرق کوردستان را بیش از پیش نشان می دهد. محیط پر از ریسک و خطر مبارزه علیه جمهوری اسلامی نیازمند بازتعریف بسیاری از راهبردهای مبارزه است این را باید نه یک راه حل بلکه یک ضرورت تاریخی دانست. جنبش آزادیخواهی شرق در آستانه هشتاد سالگی و سالها مبارزه علیه دو رژیم اشغالگر و جنایتکار، اینک خود را در نقطه بسیار حساسی می بیند. عوامل مهم جهانی و منطقه ای تاثیرگذار ضرورت تحلیل و کنکاش در حرکت آزادی بخش مردم کوردستان را نشان می دهند برخی از این عوامل عبارتند از:

خاورمیانه، جغرافیای پر آشوب

نفت و جنگ را می توان به عنوان دو ویژگی مشخص خاورمیانه در یکصد سال نام برد. در کنار شکل گیری با

میان نسل ها و نوعی قطع ارتباط میان آنها منجر شود که از به عنوان "شکاف نسل ها" (Generation Cleavages) یاد می شود. این مرحله می تواند علامت شروع یک بحران اجتماعی باشد بحرانی که به دلیل چند تکه شدن جامعه آستن حوادث ناگوار زیادی خواهد بود. روند شکل گیری ارزش ها اگر زمانی در مراکز آموزشی و خانواده بود اینک دسترسی گسترده به فناوری های نوین ارتباطی این هنجارها و روند جامعه پذیری را کاملا تغییر داده است. در مورد چرایی بروز پدیده "فاصله نسل ها" تحلیلگران نظرات متفاوتی دارند، عده ای توسعه اقتصادی را عامل اصلی می داند و عده ای دیگر ریشه های آن در توسعه فرهنگی جستجو می کنند. یکی از فرضیه های مهم در توجیه این پدیده مبتنی بر فرایند نوسازی اجتماعی (Social Modernisation) است که بر اساس آن نسل جدید با ارزش های نو بوجود می آید. باید پذیرفت جنبش سیاسی شرق در دهه هشتم مبارزات خود علیه جمهوری اسلامی شیددا از تفاوت نسل ها و نداشتن یک زبان مشترک بین آنها رنج می برد و بی توجهی به آن می تواند بسیار کشنده و مرگبار باشد.

مرکز همکاری و احزاب شرق

مرکز همکاری احزاب کوردستان می توانست و می تواند راهی به سوی یافتن یک مسیر مشترک در مبارزه با جمهوری اسلامی باشد که متاسفانه دچار مشکلاتی ناخواسته شد. این مرکز نقش بسیار مهمی در جریان انقلاب ژینا بازی کرد و نشان داد که وجود چنین مرکزی چقدر می تواند مهم و تاثیرگذار باشد. نگاهی کوتاه به عوامل ذکر شده نشان می دهد آسیب شناسی مبارزات سیاسی شرق علیه جمهوری اسلامی چقدر مهم و حیاتی است. آسیب شناسی که باید به یافتن آلترناتیوهای مطمئن در ادامه مسیر مبارزه با جمهوری اسلامی ختم شود. در دنیای دینامیک امروز تحلیل و به روز بودن یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. باید برای همه سناریوهای محتمل آماده بود. نباید فراموش کرد آگاهی مهم ترین عنصر مبارزه است و تحلیل و آسیب شناسی مهم ترین ابزار آگاهی.

حالی جنگ جدیدی را در منطقه به ظاهر آرام اروپا آغاز کرد که شدیداً در داخل در حال سرکوب مخالفتش است. تقابل ناتو و روسیه در جنگ اوکراین، حمایت های مالی ایالات متحده آمریکا از اوکراین شرایط را بسیار پیچیده تر از گذشته کرده است. پوتین که تصور یک پیشروی بسیار سریع و تغییر در حکومت اوکراین را داشت اینکه خود را در یک جنگ تمام عیار و فرسایشی می بیند. جنگی که دستاوردی جز نابودی و ویرانی نخواهد داشت. پوتین در تلاش برای بازپس گیری جایگاه روسیه به عنوان یک ابرقدرت جهانی بعید است به صلح راضی شود! در کنار شرایط پیچیده و بفرنج جهانی و منطقه ای باید نگاهی هم به عوامل داخلی مرتبط با جنبش آزادی خواهی در شرق انداخت:

تفاوت نسل ها و شکاف سیاسی

تفاوت نسل ها را محصول انقلاب صنعتی

منظور از فاصله نسلی صرفاً فاصله سنی نیست بلکه مجموعه ای از هنجارها و ارزش هاست که نمی تواند مورد توافق دو نسل مختلف باشد. در صورت تداوم این فاصله و در واقع پیدا نکردن یک زبان مشترک برای فهم مطالب، این فاصله می تواند به یک دشمنی آشکار میان نسل ها و نوعی قطع ارتباط میان آنها منجر شود که از به عنوان "شکاف نسل ها" (Generation Cleavages) یاد می شود.

می دانند که قرن بیست و یکم و پیشرفت تکنولوژی سرعت آن را بسیار بیشتر کرد. مهم ترین خروجی این تغییرات، بوجود آمدن تفاوت هایی عمده در نگرش افراد جامعه به ویژه قشر جوان بود. تفاوت در ارزش ها، برداشت های فکری، انتظارات میان نسل جدید، والدین و گروه های سنی دیگر باعث شد تا نسل جدید حاضر به پذیرش نقشهای اقتدارگرای گروه های اجتماعی و الگوها و هنجارهای تعریف شده توسط آنها نشود. این تفاوت بین نسل جوان و نسل های دیگر تحت عنوان "فاصله نسلی" (Generation Gap) مطرح می شود. منظور از فاصله نسلی صرفاً فاصله سنی نیست بلکه مجموعه ای از هنجارها و ارزش هاست که نمی تواند مورد توافق دو نسل مختلف باشد. در صورت تداوم این فاصله و در واقع پیدا نکردن یک زبان مشترک برای فهم مطالب، این فاصله می تواند به یک دشمنی آشکار

ساختگی توسط قدرت های پیروز جنگ جهانی، باعث شده است تا خاورمیانه یکی از کانون های همیشگی بحران در جهان باشد. دوگانه شیعه و سنی که توسط رژیم ایران و عربستان سعودی فرماندهی می شود، مبارزات کوردها علیه اشغالگران کوردستان در سوریه، ترکیه و ایران را می توان به عنوان بخشی از این پیچیدگی ها نام برد.

جمهوری اسلامی و هلال شیعه

رژیم ولایت فقیه سالهاست در حال صدور بحران به کشورهای منطقه ست، باید اذعان کرد که اگر جمهوری اسلامی در هیچ چیزی موفق نبوده است در بحران آفرینی بسیار عالی عمل کرده است. حالا نیروهای نیابتی رژیم در عراق، سوریه و لبنان بسیار گسترده تر از قبل اختیار عمل را در دست گرفته اند و در حال پیاده کردن سیاست های جمهوری اسلامی هستند. جمهوری اسلامی نشان داده است که برای

رهایی از مرگ به هر وسیله ای متوسل خواهد شد. هلال شیعی در واقع چیزی جز صدور بحران به فراتر از مرزها و مشغول کردن رقیبان جمهوری اسلامی به نیروهای نیابتی نیست. نباید فراموش کرد آنچه برای جمهوری اسلامی اهمیت دارد یافتن نوکران حلقه بگوش و مزدور است نه صرفاً نیروهای باورمند شیعه. بنابراین حماس سلفی و انصارالله یمن زیدی مذهب هم در این گروه قرار می گیرند!

جنگ اوکراین و قطب بندی های جدید سیاسی

حمله پوتین به اوکراین را می توان آغاز یک دوران جدید در روابط میان قدرت های جهانی بویژه روسیه و ایالت متحده آمریکا دانست. پوتین نشان داد که به عنوان یک دیکتاتور احمق چیزی جز اشغالگر اوکراین او را اقتناع نخواهد کرد. دیکتاتور کرملین در

به عبارت بهتر خلق جغرافیای جعلی و ساختگی در خاورمیانه توسط قدرت های بزرگ جهانی، پیچیدگی های ملی مذهبی در این منطقه جهان باعث شده است خاورمیانه همیشه کانون بحران و آشوب باشد. نفت به عنوان یک موهبت الهی به جای آنکه بتواند دلیل آرامش و آسایش ساکنان خاورمیانه باشد عاملی برای ناامنی و بی ثباتی بوده است. حمله صدام حسین به کویت به طمع اشغال چاههای نفت این کشور را می توان یکی از مهم ترین بحران ها نامید، از این جهت که حتی بعد از آزادسازی کویت هم تبعات آن تا سالها دامن صدام و حتی عراق بعد از صدام را گرفت و پیامد آن چیزی جز نابودی و مرگ نبود. نباید از مداخلات قدرت های جهانی هم در بزرگ شدن ابعاد ناآرامی ها در خاورمیانه به راحتی گذشت. در کنار نفت، تفاوت های ملی و مذهبی و مرزهای جعلی و

ممکن است حادثه ای این چنینی در گذشته نیز رخ داده و در آینده نیز برای مسئولان کشورهای دیگر روی بدهد، اما در کشورهایی که حاکمیت سیاسی آن برپایه مشروعیت مردمی بوده و حاکمان منتخب واقعی مردم باشند، در صورت روی دادن چنین اتفاقاتی مردم نگران سلامتی مسئولان خویش می باشند؛ اما در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی برخلاف این است. دلیل آن نیز شکاف و فاصله عمیقی میان مردم و حاکمیت، استبداد سیاسی و سیاست ضد مردمی آن رژیم است که جامعه کشور را در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دچار بحران و ویرانی کرده است؛ به همین دلیل نه تنها مردم علیه چنین حاکمیتی به پا می خیزند بلکه در چنین حالتی ناراحت نبوده و با مرگشان خوشحال هم خواهند شد.

از سوی دیگر این اتفاق برای افکار عمومی تازه نبود، در گذشته نیز مردم سیاسی و فهیم ایران در زمان کشته شدن قاسم سلیمانی جشن گرفته و به ابراز خوشحالی پرداختند.

ابراهیم رئیسی یکی از عاملان جانی و منفور رژیم جمهوری اسلامی ایران بود. مسئولی که نامش با جنایت، سرکوب، اعدام، نسل کشی و ویرانی برای مردم ایران عجین شده بود وی یکی از اعضای هیئت مرگ بود که در مرداد و شهریور ۱۳۶۷ خورشیدی با فرمان خمینی هزاران نفر از زندانیان سیاسی مخالف رژیم را به جوخه ای اعدام سپردند. همزمان دوران ریاست جمهوری نیز یکی از تاریکترین دوران در حکمرانی جمهوری اسلامی محسوب می شود. طی دو سال گذشته و در جریان انقلاب ژینا (ژن، ژبان، ژزادی) هزاران جوان در ایران به ویژه اکثر در کوردستان در مدت زمامداری رئیسی کشته، زخمی یا دچار نقص عضو گشته و هزاران مادر و پدر داغ دیده و صدها کودک از آغوش گرم مادران و پدرشان محروم شدند. همچنین دهها هزار انسان آزادیخواه به زندانها افکنده شدند که دهها تن از آنان زیر شکنجه جان باخته و هزاران نفر به سزای سنگین زندان محکوم شدند. به همین دلیل مردم ایران که فرصت دادگاهی این قاتلان و اجرای عدالت در جمهوری اسلامی را ندارند، ناگزیر با مرگ آنان به ابراز شادی مسرت پرداخته و همزمان آرزو کنند که نه تنها ابراهیم رئیسی، بلکه همه حاکمان دیگر جمهوری اسلامی سایه شوم و نحسشان بر سر کشور و مردم ایران رخت بر بسته و مردم از شرایطی که در آن هستند رهایی یابند. بدون شک خواست اصلی مردم ایران این بود که ابراهیم رئیسی همراه با سایر جنایتکاران دیگر جمهوری اسلامی قبل از مرگشان در ارتباط با جنایاتی که مرتکب شده اند، محاکمه و به سزای اعمال خود برسند. اما متاسفانه به دلیل حاکمیت سیاه و استبداد سیاسی جمهوری اسلامی تا کنون این حق و مجال از مردم سلب شده است. مردم ایران که قربانی جنایتهای جمهوری اسلامی هستند، لایق اجرای عدالت و تحقق حقوقشان می باشند. اما این امر در گرو گسترش مبارزه و اعتراضات و پیروزی بر جمهوری اسلامی و محاکمه و مجازات عمال این رژیم است؛ وظیفه ای همگانی که که بر دوش همه سنگینی می کند.

مرکز اجرایی حزب دمکرات کوردستان
ایران

۲۱ اردیبهشت ماه ۱۴۰۳ خورشیدی

دیپلماسی امنیتی و ادراکات بین دولتها



آزاد مستوفی

دیپلماسی امنیتی به استفاده از کانالهای دیپلماتیک و مذاکرات برای رسیدگی به مسائل امنیتی و ارتقای ثبات در بین کشورها اشاره دارد. این شامل درگیر شدن در بحث، مذاکره و توافق برای مدیریت درگیریها، جلوگیری از تشدید تنشها و تقویت اعتماد و همکاری در امور مربوط به امنیت است. در دیپلماسی امنیتی، کشورها برای یافتن زمینه مشترک در موضوعاتی مانند کنترل تسلیحات، عدم اشاعه سلاحهای کشتار جمعی، تلاشهای ضد تروریسم، حل مناقشه، عملیات حفظ صلح و ثبات منطقه با یکدیگر همکاری می‌کنند. این اغلب مستلزم تلاشهای دیپلماتیک از طریق کانالهای دوجانبه یا چندجانبه، مانند مذاکرات بین کشورها یا سازمانهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، ناتو، یا مجامع امنیتی منطقه‌ای است.

هدف دیپلماسی امنیتی ایجاد اعتماد در میان کشورها، افزایش شفافیت در فعالیت‌های نظامی و ترویج گفت‌وگو و همکاری برای رسیدگی به چالش‌های امنیتی مشترک است. دیپلماسی امنیتی با تقویت ارتباطات و همکاری باز به دنبال کاهش احتمال درگیری و ترویج حل مسالمت‌آمیز اختلافات است. به طور کلی، دیپلماسی امنیتی با تسهیل گفتگو، ایجاد اعتماد و ارتقای همکاری بین کشورها برای مقابله موثر با تهدیدات و چالش‌های امنیتی، نقش مهمی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ایفا می‌کند.

امنیت مرزی و روابط دیپلماتیک عواملی به هم پیوسته هستند که عمیقاً بر تعاملات بین کشورهای همسایه، به ویژه کشورهایی که سابقه درگیری‌های نظامی دارند، تأثیر می‌گذارند. این مقاله به بررسی پویایی‌های ظریفی می‌پردازد که چگونه موضوع امنیت مرزی و همکاری امنیتی روابط دیپلماتیک بین این کشورها را شکل می‌دهد. به گفته بری بوزان، کارشناس امنیت استراتژیک "دشمن‌های تاریخی و مسائل سرزمینی حل نشده می‌تواند معضلات امنیتی پایداری ایجاد کند، جایی که هر یک از طرفین طرف دیگر را به عنوان یک تهدید بالقوه می‌بینند" و البته رابرت جی آرت، دانشمند علوم سیاسی به نظرم عمیق‌تر این مساله را بیان کرده است: "امنیت مرزی فقط به مرزهای فیزیکی مربوط نمی‌شود، بلکه در مورد مدیریت روابط و ادراکات بین دولتها است."

اهمیت امنیت مرزی:

امنیت مرزها در زمینه کشورهای همسایه با سابقه درگیری‌های نظامی، اهمیت بسیار بالایی دارد. برای این کشورها، تامین امنیت مرزهایشان صرفاً

یک موضوع تمامیت ارضی نیست بلکه یک جنبه حیاتی از دفاع و حاکمیت ملی است. اقدامات امنیتی مرزی، از جمله استقرار نظامی، گشت مرزی و سیستم‌های نظارتی، برای جلوگیری از تهاجم، نفوذ و تهدیدات فراملی اجرا می‌شود. با این حال، پیگیری تدابیر سختگیرانه امنیتی مرزی می‌تواند ناخواسته تنشها را بین کشورهای همسایه تشدید کند. تشدید نظامی‌سازی در امتداد مرزهای مشترک ممکن است تحریک‌آمیز یا تهدیدآمیز تلقی شود که منجر به واکنش‌های تشدیدکننده و افزایش بی‌اعتمادی می‌شود. علاوه بر این، اختلافات بر سر تعیین مرزها یا ایجاد موانع مرزی می‌تواند به نقطه عطف بحران‌های دیپلماتیک تبدیل شود و روابط را بیشتر متشنج کند. دانشمند علوم سیاسی استفان ام. والت می‌گوید: "اقدامات امنیتی مرزی می‌تواند به عنوان سپر دفاعی و بیان نمادین هویت ملی، تشدید یا کاهش تنش بین دولتها می‌شود."

نقش همکاری امنیتی:

علیرغم خصومت‌های تاریخی و احتمال اختلافات ارضی، کشورهای همسایه اغلب مزایای متقابل همکاری امنیتی در رسیدگی به چالش‌های امنیتی مشترک را می‌شناسند. ابتکارات همکاری امنیتی شامل طیف وسیعی از فعالیت‌ها، از جمله اشتراک اطلاعات، تمرین‌های نظامی مشترک، موافقت‌نامه‌های مدیریت مرز و اقدامات اعتمادسازی است. با همکاری در مسائل امنیتی، کشورهای همسایه می‌توانند توانایی جمعی خود را برای مبارزه با تهدیدات فراملی و حفظ ثبات منطقه‌ای افزایش دهند.

با این حال، میزان تأثیر همکاری امنیتی بر روابط دیپلماتیک بین کشورهای همسایه به عوامل مختلفی بستگی دارد. کسری اعتماد، اولویت‌های امنیتی متفاوت و ملاحظات سیاسی داخلی ممکن است مانع همکاری معنادار شود. علاوه بر این، عوامل خارجی مانند دخالت بازیگران شخص ثالث

یا رقابت‌های ژئوپلیتیکی می‌توانند تلاش‌ها برای ایجاد مشارکت‌های امنیتی را پیچیده کنند.

مطالعات موردی:

بررسی مطالعات موردی خاص بینش‌های ارزشمندی را در مورد تعامل پیچیده بین امنیت مرزی و روابط دیپلماتیک بین کشورهای همسایه ارائه می‌دهد. به عنوان مثال، اختلافات طولانی مدت مرزی بین هند و پاکستان عمیقاً بر روابط دیپلماتیک آنها تأثیر گذاشته است که مشخصه آن دوره‌های تنش است که با تلاش‌های گاه به گاه برای مصالحه مشخص می‌شود. با وجود تلاش‌های پراکنده برای بهبود روابط دوجانبه، مسائل سرزمینی حل‌نشده و نگرانی‌های امنیتی فرامرزی همچنان مانع از پیشرفت دیپلماتیک پایدار می‌شوند. سامیت گانگولی، دانشمند علوم سیاسی استدلال می‌کند "در مورد هند و پاکستان، درگیری کشمیر به عنوان یک مانع دائمی برای پیشرفت دیپلماتیک معنی دار عمل می‌کند و چرخه‌ای از ناامنی و خصومت را تداوم می‌بخشد."

به طور مشابه، شبه جزیره کره یک چشم‌انداز ژئوپلیتیکی منحصر به فرد را ارائه می‌دهد که توسط تقسیم پایدار بین کره شمالی و کره جنوبی شکل گرفته است. منطقه غیرنظامی شده کره‌ای به شدت مستحکم شده، به عنوان نمادی قوی از خصومت ریشه دار بین دو کره عمل می‌کند و چشم‌انداز تعامل دیپلماتیک معنادار را تحت الشعاع قرار می‌دهد. تلاش‌ها برای کاهش تنش‌های مرزی و تقویت همکاری‌های امنیتی با چالش‌های بزرگی در میان تهدید مداوم تشدید درگیری مواجه است. به گفته اسکات دی. ساگان، کارشناس امنیت استراتژیک، "منطقه غیرنظامی شده کره مظهر چالش‌های مدیریت امنیت مرزی در زمینه درگیری طولانی مدت است و بر نیاز به تعامل دیپلماتیک پایدار و اقدامات اعتمادسازی تأکید می‌کند."

نقش همکاری امنیتی:

علیرغم خصومت‌های تاریخی، کشورهای همسایه اغلب مزایای متقابل همکاری امنیتی در رسیدگی به چالش‌های امنیتی مشترک را می‌شناسند. به گفته جوزف اس. نای جونور، دانشمند علوم سیاسی، "همکاری امنیتی به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا به اهداف امنیتی دست یابند که به تنهایی قادر به انجام آنها نیستند، وابستگی متقابل را تقویت می‌کند و احتمال درگیری را کاهش می‌دهد."

برجسب زدن به مخالفان به عنوان تهدیدات امنیتی

به بهانه مبارزه با تهدیدات امنیتی، رژیمهای اشغالگر و توتالیتر ممکن است اظهارات مشروع مخالفین را با اقدامات تروریستی یا خرابکاری ترکیب کنند. این مساله به آنها اجازه می‌دهد تا اقدامات سرکوبگرانه علیه جنبش‌های آزادیخواهی را توجیه کنند و آنها را به‌عنوان تهدیدی وجودی برای امنیت ملی نشان دهند تا صدای ناراضی‌های مشروع را خاموش کنند.

تضعیف راه حل مسالمت‌آمیز: با اولویت دادن به نگرانی‌های امنیتی بیش از هر چیز، معاهدات ممکن است تلاش‌ها برای رسیدگی به علل ریشه‌ای درگیری‌ها و نارضایتی‌هایی را که به جنبش‌های آزادی‌خواهانه دامن می‌زند، تضعیف کنند. به جای تقویت گفتگو و راه حل مسالمت‌آمیز، دولت‌ها ممکن است به اقدامات امنیتی شدیدی متوسل شوند که تنش‌ها را تشدید می‌کند و چرخه‌های خشونت و سرکوب را تداوم می‌بخشد. در اصل، در حالی که معاهدات مبتنی بر امنیت بین کشورها ممکن است با هدف تقویت ثبات و همکاری باشد، آنها می‌توانند جنبش‌های آزادیخواهانه را که به دنبال به چالش کشیدن اقتدارگرایی، ترویج دموکراسی یا پیشبرد حقوق بشر هستند، سرکوب کنند.

برای سیاست‌گذاران و دیپلمات‌ها ضروری است که الزامات امنیتی را با رعایت آزادی‌های اساسی و حقوق بشر متعادل کنند تا اطمینان حاصل شود که توافقات دیپلماتیک به قیمت آزادی‌های اساسی و ارزش‌های دموکراتیک تمام نمی‌شود.

ایران و نقش سپاه در دیپلماسی امنیتی در حوزه روابط بین‌الملل، نقش نهادهای نظامی و امنیتی در شکل دادن به تعاملات دیپلماتیک را نمی‌توان نادیده گرفت. این مساله در هیچ کجا به اندازه ایران آشکار نیست، کشوری که بر سر دوراهی تنش‌های ژئوپلیتیکی قرار گرفته است. درک عملکرد پیچیده بین دستگاه نظامی ایران و اقدامات دیپلماتیک آن برای درک پویایی سیاست منطقه‌ای و جهانی بسیار مهم است. الزامات راهبردی ایران عمیقاً با دستگاه نظامی و امنیتی آن در هم تنیده است. سپاه پاسداران ایران نقشی محوری در دیپلماسی امنیتی دستگاه وزارت امور خارجه ایفا می‌کند.

مفهوم دیپلماسی امنیتی تعامل پیچیده بین قدرت نظامی و مانورهای دیپلماتیک را در بر می‌گیرد. رویکرد ایران به دیپلماسی امنیتی با آمیزه‌ای از تنش‌زایی و بحران‌سازی در منطقه مشخص می‌شود زیرا به دنبال هدایت شبکه پیچیده شیعه‌گری و رقابت‌های بلوکبندی در خاورمیانه است. بدون شک تاکنون نهادهای نظامی و امنیتی ایران به ویژه سپاه پاسداران در بزرگ‌نمایی و یا وارونه جلوه دادن رویکرد همسایگان به تعامل با ایران و همچنین دخالت ایران در اوضاع سیاسی-امنیتی جهان و خاورمیانه نقش منفی ایفاء کرده‌اند که باعث خروج سرمایه‌های مادی و انسانی از ایران شده‌اند. روابط ایران با کشورهای همسایه، تصویری از استراتژی دیپلماتیک گسترده‌تر آن است که سعی در نادیده گرفتن قوانین بین‌المللی حسن همجواری و سوءاستفاده از همجواری برای نفوذ، دخالت، ایجاد بحران و به راه انداختن جنگ طائفی و مذهبی است.

نوع چهارم

بدون حضور مارکسیسم و گذار کمونیسم می‌شود به سوسیالیسم مردمی «سوسیالیسم دموکراتیک» نیز نائل شد

این آگاهی انسان‌ها نیست که هستی آن‌ها را تعیین می‌کند، بلکه این هستی اجتماعی آنهاست که آگاهی شان را تعیین می‌کند.

کارل مارکس



سیوان احمدی

اگر بتوان آموزه‌های کمونیسم را بر دو ستون اصلی «ماتریالیسم تاریخی» و «ماتریالیسم دیالکتیک» استوار ساخت، می‌توان گفت که سازنده‌ی ستون اول کارل مارکس، و سازنده‌ی ستون دوم، دوست و همفکر وی فریدریش انگلس بوده است که در پروسه تاریخی مارکسیست‌ها به تحریفات و کج رویها و باز تعاریف مختلف و گاه متمایز و متضادی دست زده‌اند، هر چند که این رویه دفاعیه‌ای از کاستی‌ها و معایب مانیفیست مارکس و مارکسیسم و نهایتاً کمونیسم نیست.

اما، اکسل هونت به ما می‌گوید که :

سه پیش‌فرض اصلی سوسیالیست‌ها بعد از بررسی و آنالیز که به واکاوی ریشه‌ای ورود کرده است، بدین شرح است اول این که تمام متفکرین سوسیالیسم، از اوون و پرودون (انارشیزم) به حفظ دولت اعتقاد راسخی دارند (گرفته تا مارکس، بر این باور بودند که ایجاد جامعه‌ی مبتنی بر همبستگی تنها با اصلاح یا سرنگونی انقلابی اقتصاد سرمایه‌داری میسر است. آن‌ها تنها نهادهای اقتصادی سرمایه‌داری را مانع آزادی قلمداد می‌کردند. دوم این که باور داشتند که انگیزه‌ها و تمایل برای جایگزین کردن سرمایه‌داری هم‌اکنون در روابط حاکم به وجود آمده، و اصل را بر این نهاده بودند که کارگران، تولیدکنندگان و مدیران خواستار جایگزین کردن اقتصاد بازار با نوعی نظام اقتصادی مبتنی بر تعاون هستند. سوم آن که باور داشتند که تحول اجتماعی موردنظرشان یک ضرورت تاریخی است، و بازار سرمایه‌داری یا بر اثر بحران‌هایی که ایجاد می‌کند نابود خواهد شد و یا مقاومت‌های نیرومندی را در عکس‌العمل به بینواسازی فزاینده به وجود خواهد آورد.

جان استوارت میل و جوزف شومپتر نیز پروژه‌ی سوسیالیستی را صرفاً به توزیع عادلانه منابع تقلیل داده بودند، و به نیت معنوی و اخلاقی این پروژه بی‌توجه ماندند. تأکیدهای «خیرخواهی متقابل» (اوون)، «هم‌پیوندی همگانی» (سن سیمون)، و «هم‌پیوندی تولیدکنندگان» (فوریه)، همگی نشان از اصول هنجاری (-norma tive) متأثر از انقلاب فرانسه داشتند، و نتیجه می‌گیرد که هیچ‌جا «هدف نهایی، اجتماعی کردن وسایل تولید به‌خودی‌خود نبود»، و در دیدگاه آن‌ها اصل «برابری» به نسبت اصل اول «آزادی» و اصل سوم «همبستگی» نقشی ثانوی داشت. وی بیان می‌دارد که برای سوسیالیست‌های اولیه مفهوم حقوقی «آزادی فردی» محدودتر از آن بود که بتوان آن را با اصل «همبستگی» آشتی داد.

با رعایت ارادت به دنیای چپ و مارکس و مارکسیسم که چون قطب‌نمایی سیاسی از آن یاد می‌کنم و گویا نمی‌شود بدون محک قرار دادن آن به دنیای فلسفه‌ی سیاسی ورود کرد،

نگرش و بینش تقریباً دوگماتیک مارکسیستی در اداره کردن اجتماع با رعایت پوزیتویتیته جزم‌واری صورت داده شده است و چنان به بستر حقوق سوسیالیستی مردم ریشه زده است که خود را پترنالیته وار حاکم بلامنزاع چپ و وکیل و وصی مردم می‌شناساند و به عقیده بنده به آفتی مبدل شده است که به جز آسیب زدن به آزادیهای فردی به توتالیته منفعلی گرایش یافته است که از خود دیکتاتوری پیشی گرفته است حل نکردن و عدم پاسخگویی مناسب به اشتباهات و جزم‌اندیشی به حد علای خود رسیده است و این در صورتی است که به زعم پیشینه‌ی تاریخی سوسیالیسم باید اذعان داشت که بدون ورود به مارکسیست و کمونیسم دولتی بصورت ایجاد حکومت که خود پارادوکس حل نشده‌ای باقی مانده است نیز می‌توان به عدالت خواهی و عدالت محوری و

عدالت پروری نیز چشمگیرانه پرداخت و این مهم در سوسیالیسم دموکراتیکی نهفته است که مشارکت خود مردم و رعایات زوایای اساسی چون (پولرایسم و مریتو کراسی و الیتیزم، ...) وجهه و مشروعیت عملی و علمی و عقلی به خود می‌گیرد. پر واضح می‌بایست ازین منظر به سوسیالیسم در رویه تاریخی آن نیز نگریت که جنبش سوسیالیستی در آغاز قرن بیستم به دو بلوک عمده تقسیم شد: سوسیالیست‌های انقلابی، که خود را کمونیست نامیدند؛ سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب، که خود را سوسیال دموکرات نامیدند و بانی مدل رفورم خواهی و ریزویونیسم (اصلاح طلبی و باز تجدید نظری) ادوارد برنشتاینی در دنیای کاپیتالیستی بودند. در بسط موضوع و در همین راستا به حد واسطی فراتر از این دو گونه تقریباً متضاد می‌پردازیم و به چگونگی ایجاد و برنامه‌ریزی و کانالیزاسیون سوسیالیسم با مشارکتهای دموکراتیک و اقتصادی دستوری و ساینتیفکی باید اعتقاد داشت که از سیستم مشارکتی دولت ملت بهتر بهره جست و از پوشش سندیکالیستی و همیاری احزاب و جناحها و ان‌جی‌اوها سازمان یافته‌ی موافق و مخالف و دیگر سازمانهای مدنی... به صورت جدی استقبال کرد این ساماندهی در جهت کارکرد بیشینه در بازه‌ی زمانی مختلف (بلند مدت و کوتاه مدت و همچنین میان مدت) با بهره‌وری از کمینه مواد و شرایط و موقعیتها و توان بالقوه به نحو احسن باشد، این رویه را می‌توان فنداسیون دموکراسی پسامارکسی نامید به این مفهوم که از بطن این دو سویه یک سازکار کاربردی را اتخاذ کرد و آن را ایجاد و با استقرار سازی به فرهنگ جامعه سیاسی اجتماعی گسترش داد در این خصوص به اصولیات کاریزماتیکهای سیاسی نخبه نظیر عبدالرحمن قاسملو، سالوادور آلنده، نلسون ماندلا، جواهر لعل نهرو، میخائیل گورباچف و فرانسوا میتران در مقام

تئوریزین می‌توان اشاره‌ی مستقیم داشت که از آن به عنوان مدرنیست ترین سویه‌ی سوسیالیست غیر دولتی و غیر الیگارش‌ی به مثابه‌ی خواست واراده‌ی مردمی یاد کرد بدین شیوه که با رعایت اصولیات رفاه نسبی همسطح و برابری اجتماعی و پارادایم مارکسی؛ «از هر کس بنا به توانایی‌اش، به هر کس بنا به نیازش.» معنا و مفهومی عملی داد و همزمان نیز از آزادیهای جامعه دموکراتیکی بهره مند بود که در آن ذات اجتماعی قوانین مدنی زمینه‌ی مساعد برای رشد و نمو داشته باشد و مانع و سدی برای خود آزادی نشود در پروسه‌های اقتصادی نیز صلح و رقابت بدیل و جایگزین کاپیتالیسمی بشود که به عرضه و تقاضا و سود ختم نشود و به ساحت انسان به شکل ابزار و به مثابه مصرف کننده‌ی تام نگریده نشود و خود مردم مالک و ایجاد کننده و راه‌انداز پیشرفت و رفاه باشند حس تعاون از اهم این فرآیند است که البته با فرهنگسازی و خود مشارکتی می‌شود به پوشش کارکرد مناسب آن اندیشید در همین قالب است که اداره مند بودن و مدیریت مناسب به آرمانشهر یوتوپیایی تامس مور رهنمون خواهد شد و به آپدیت خود ترمیم یافته گی گذار خواهد کرد.

بر پایه این دکترین جدید، در تطور اقتصادی بشر، میان دو مرحله تاریخی کاپیتالیسم و کمونیسم، مرحله سومی به نام سوسیالیسم وجود دارد. سوسیالیسم، نظامی اجتماعی بر پایه کنترل عمومی بر ابزارهای تولید و مدیریت کامل همه فرآیندهای تولید و توزیع از سوی یک هیات برنامه‌ریزی مرکزی است که بدون مشارکت و همیاری و تعاون خود مردم ممکن نیست. مبدل شدن سوسیالیسم به شکل خزنده در جهت پوشانیدن جامعه عمل به پروسه سوسیالیسم اجتماعی همین سوسیالیسم دموکراتیک است، میانبر شالوده‌واری که از نواقص و معایب پوزیتویتی سوسیال دموکراسی و کمونیست

و کاپیتالیسم گامی فراتر می‌نهد. آشکارگی بارز و تفاوت این دو دیدگاه به خوبی در راه حل واقعی مفهوم سوسیالیسم مردم‌گرا همین راه حل چهارم است که بر پایه مصلحت اقتصادی و مبتنی به گسترش آزادیهای انسانی و حقوق بشری است به اندازه‌ای که حکومت و دولت همان شیوه اداره کردن اجتماع به دست خود مردم و با مشارکت خود مردم در قالب و ساختار واقعی دموکراسی و سوسیالیسم کارکردی در راستای همپوشانی آزادیهای فردی و جمعی باشد، نظامی سیاسی دموکرات در کنار نظام اقتصادی سوسیالیستی چند حزبی و مردمی با مالکیت اجتماعی ابزارهای تولید است. هر چند که فضای مکتب بوداپستی رو نباید با این تئوری اشتباه گرفت و نقد تفکر اقتصادی لوکاچ را با این مضمون که چون در تضاد تک بعدی با مارکسیست را در این باب لحاظ کرد. در این میانه می‌توان در این دیدگاه از تضادها و تشابهات مکاتب سیاسی اقتصادی نیز در جهت ساماندهی و سازماندهی بهبود اداره اجتماع سود جست.

منابع :
* سرمایه از کارل مارکس
* تمایز سوسیالیسم و کمونیسم
از فون میزس
* ایده‌ی سوسیالیسم از اکسل هونت
* مقالات پراکنده و یافته‌های فکری بنده
در استفاده از منابع به
جزنوشته‌های اکسل هونت مابقی متن به شیوه‌ی استدلالی از شخص بنده می‌باشد.

ناسیونالیسم آغازین، گذرگاه جهان وطنی متاخر



بهار حسینی

اینکه حالتی در دولت ها در خصوص عضویت در شهرها تغییر کند. اینکه دولت ها باید اهل تساهل باشند خوب است اما کافی نیست. ضروری است حتی دولت‌های چندملیتی و چندفرهنگی با مردمان تابع شان رفتاری بیش از تساهل داشته باشند این دولت‌ها نیازمند گفت‌وگوهای عمومی اند شهروندان متعلق به ملیت‌های مختلف همچون شهروندان مناطق ادیان، و مشاغل مختلف باید بتوانند و بخواهند در گفتمان مربوط به مناسبات اجتماعی که آنها را کنار هم نگاه داشته و زندگی شان را نظم بخشیده، اجمالا درباره منافع عمومی وارد شوند. علاوه بر این، همین موضوع در چارچوب ملیت‌ها هم حیاتی است. هیچ دلیلی برای تن دادن به یکدستی در درون یک ملت [یا مجموعه ای از] انسانها (شورشی یا بر سر قدرت) وجود ندارد. هم احتمال است که دولت‌ها چندملیتی یا چندفرهنگی ملت‌ها اگر بنا دارند که پایبند به آزادی باشند باید تنوع درونی را بپذیرند و پرورش دهند خواه با دولت‌ها هم سنخ باشند و خواه هویت‌هایی فرعی در درون دولت‌ها به دیگر سخن ملت باید به دموکراسی و تنوع آغوش بگشاید.

بنابراین، می‌توان دولت و حتی ائتلافی از دولت‌ها داشت که در آن، از طریق گفت‌وگویی عمومی که تفاوت‌ها را گرامی می‌دارد به انسجام و خودمختاری دست یافت. می‌توان به تحکیم یکپارچگی فرهنگی در درون دولت‌ها یا چنین ائتلافی‌اندیشید یکپارچگی ای که سایر سرچشمه‌های هویت شخصی یا سیاسی را خوار نشمارد یا در پی نابودیشان نباشد. نباید پنهان شویم در ملت‌گرایی که در جهانی که روزبه روز ترسناک‌تر می‌شود، برای ما هویتی که ملیت‌گرایی تعیین می‌کند، هویتی تسلی بخش نیست برای پنجه در افکندن با جهانی شدن سرمایه.

زبان، نژاد و قومیت) یعنی آگاهی به تعلق فعلی یا دیر پا به یک موجودیت سیاسی پایدار. قویترین ستون ملی آغازین بدون شک همان چیزی است که در سده‌های گذشته ملت تاریخی خوانده می‌شد. شکی نیست حکومت‌ها آشکارا در حال مهندسی ایدئولوژیک آگاهانه و عامدانه بوده‌اند، اما خطاست اگر این اعمال را دستکاری تمام عیار از بالا قلمداد کنیم. موفق‌ترین موارد این اعمال هنگامی بود که به احساسات ناسیونالیستی غیر رسمی ای تکیه میکردند که پیش‌تر در میان مردم وجود داشت چه از جنس بیگانه هراسی عامیانه چه از جنس شوونیسم. که در خطرناک‌ترین شکل اش ادغام وطن پرستی دولتی با ناسیونالیسم غیر دولتی به لحاظ سیاسی ست. اگر چه پس از جنگ جهانی دوم، ناسیونالیسم دیگر نیروی تاریخی پر قدرتی نیست. بنابراین ناسیونالیسم در جهان امروز بازتاب بحرانی است که به درستی شناخته نشده است. اینجاست که تصور جهان وطنی در ما شکل می‌گیرد علیه این بحران. چنانکه بنیان نمودن "شهرهای پناهندگی" که حتی می‌تواند مستقل از دولت‌ها تشکیل شود، یکی از گام‌های مهم برای تبیین مفهوم جهان وطنی ست (البته برای زدودن مفهوم پناهندگی) زیرا لازمه کاهیدن بخش بزرگی از خشونت‌ها بی‌ست که گاهی حتی منتهی به جنایت‌هایی ست که حتی امضای سازمان‌های دولتی یا غیر دولتی را به همراه دارند. چنانکه مشاهده می‌کنیم، اساسا مفهوم جهان وطنی، برای عبور از مفهوم دولت-ملت هاست. زیرا مفهوم دولت-ملت، برای بسیاری از کشورها همیشه خطر ناسیونالیسم را به همراه خواهد داشت. در کل، افراد خواه خارجی باشد، مهاجر، تبعیدی، اخراجی بدون ملیت، خواه آواره، نگرش‌هایی چونان شهرهای پناهندگی، منجر خواهد شد به

دارد. البته پر واضح است، که زبان نمی‌تواند معیاری برای ملت بودن باشد و حتی از نگاه آنان هم ابتدا می‌بایست زبان بومی ملی در شکل ادبی معیار بر زبان‌های بلند آوازه‌تر مقدس یا کلاسیک ترجیح داده می‌شد. آن زبانها برای جمع کوچک نخبگان ابزارهایی کاملا کاربردی برای ارتباط اداری یا فکری مباحثات عمومی یا حتی - مثلا در مورد فارسی کلاسیک در امپراتوری مغول و چینی کلاسیک در ژاپن عصر هی آن - تألیف ادبی بود. در واقع این انتخاب همه جا دیر یا زود انجام شد مگر احتمالا در چین که زبان میانجی افراد بهره‌مند از آموزش کلاسیک به یگانه راه ارتباط میان گویش‌هایی بدل شد که جز آن زبانی برای فهم یکدیگر نداشتند و در حال تبدیل به نوعی زبان گفتاری شبیه بود. بنابراین مقوله ی زبان، صرفا یکی از جنبه‌های تمایز میان اجتماعات فرهنگی بود، نه ضرورتا جنبه اساسی. و نقشی آشکارا در شکل‌گیری مستقیم ناسیونالیسم آغازین نداشت، اما بطور غیر مستقیم تشکیل دهنده ی ملیت مدرن بوده است. نوعی اما قومیت یا نژاد چه؟ قومیت در کاربرد عادی تقریبا همیشه با خاستگاه و تبار مشترک که گفته می‌شود ویژگی‌های مشترک اعضای یک گروه قومی در آنها ریشه دارد رابطه ای نامشخص دارد خویشاوندی و خون در پیوستگی اعضای گروه و کنار گذاشتن بیگانه‌ها برتری دارند. و از همین رو برای ناسیونالیسم قومی اهمیت اساسی دارند. چنان که برای اسرائیل، با اتکا به این مساله، هم می‌خواسته است تمدن را از آن خود کند و هم فرهنگ را، از نیل تا فرات. البته این یک استمرار تاریخی ست از ناسیونالیسم آغازین یهودی تا تبدیل شدن به اسرائیل مدرن. حال باید به سراغ آخرین و مسلما تعیین کننده ترین معیار ناسیونالیسم آغازین برویم (پس از تقدس،

می‌کردند در هیچ زمانی دست کم از زمان بازگشت از اسارت در بابل نشانه ای از اشتیاق جدی برای دولت سیاسی یهودی نشان ندادند چه برسد به دولت سرزمینی؛ و این شرایط تا زمان ابداع ناسیونالیسم یهودی در پایان سده نوزدهم به کمک هم ارزشی با ناسیونالیسم نوظهور غربی پابرجا ماند. کاملا نارواست که پیوندهای یهودیان با سرزمین آبا و اجدادی اسرائیل مزایای حاصل از زائران یا امید بازگشت به آنجا پس از ظهور مسیح از نگاه یهودی‌ها مسیح هنوز متولد نشده بود با آرزوی گرد آمدن همه یهودیان در دولت سرزمینی مدرن واقع در سرزمین مقدس باستانی یکسان دانسته شود. چنانکه در روسیه تزاری، پس از سقوط قسطنطنیه، با شمالی‌های مقدس و ایمان تعریف می‌شد، و این حاصل نیرویی مردمی، غیر رسمی و پوپولیستی بود نه متناظر با دولت، و نه نیرویی که از بالا خلق شده باشد. و این در حالی ست، که این وجه از ناسیونالیست آغازین، فاقد دو عنصر زبان‌های مختلف و قومیت‌های متعدد بود. اگر چه این سه عنصر (تقدس، زبان و قومیت) امروزه در کنار هم پیوندی تنگناک در ایجاد ناسیونالیسم نوین دارد.

زبان‌های ملی در ناسیونالیسم، تقریبا همواره بر ساخته‌هایی نیمه مصنوعی اند، و گاه همانند عبری مدرن، عملا ابداع شده اند. آن‌ها عکس چیزی هستند که اسطوره‌های ناسیونالیستی وانمود می‌کنند، یعنی بنیان‌های ازلی فرهنگ ملی و نطفه‌های ذهن ملی. ناسیونالیست‌ها اغلب می‌کوشند زبانی معیار را از دل چندگانگی زبان‌های گفتاری رایج ابداع کنند که از آن پس به سطح گویش تنزل می‌یابند؛ معضل اصلی در ایجاد زبان معیار معمولا این است که کدام گویش به منزله بنیان زبان معیار و همگن انتخاب شود. که این انتخاب گاهی سیاسی است یا دلالت‌های سیاسی آشکار

چرا و چگونه مفهومی نظیر وطن پرستی ملی، که تا این حد از تجربه واقعی اغلب انسان‌ها دور است به سرعت به چنین نیروی سیاسی قدرتمندی بدل میشود؟ واضح است که نمی‌توان فقط به تجربه عام انسانهای متعلق به گروه‌هایی متوسل شد که یکدیگر را اعضای جمع‌ها یا اجتماعات می‌دانند و به این ترتیب دیگران را بیگانه قلمداد می‌کنند. سرچشمه معضل پیش‌روی ما این است که ملت مدرن چه در حکم دولت چه در مقام مجموعه افرادی که خواهان تشکیل چنین دولتی هستند، ابعاد گسترده و ماهیتی متفاوت با اجتماعات واقعی ای دارد که انسانها خود را در بخش اعظم تاریخ با آن می‌شناساندند، و انتظاراتی کاملا متفاوت از آن دارند. شاید یک علت این باشد که دولت‌ها و جنبش‌های ملی در بسیاری مناطق جهان می‌توانند گونه‌های معینی از تعلق جمعی را برانگیزانند که پیشتر وجود داشت و می‌توانست به تعبیری به طور بالقوه در گستره سیاست‌های کلان متناسب با دولت‌ها و ملت‌های مدرن عمل کند. پیوندهای ملی آغازین، که دو گونه اند:

نخست: شکل‌های فرامحلی هویت‌یابی مردمی که از حدود و ثغوری پا فراتر می‌گذارند که مردم در بخش اعظم زندگی شان در آن به سر می‌برند. دوم: پیوندها و واژگان گروه‌های برگزیده ای که پیوندی سراسر تر با دولت‌ها و نهادها دارند و در گام بعدی می‌توانند تعمیم و بسط داده شوند و میان مردم جا بیفتند، که این نوع دوم نزدیک ترین مفهوم را با ناسیونالیسم مدرن را دارد (نه خود این مفهوم را) بطور مثال:

یهودیان پراکنده در سراسر جهان به مدت چند هزاره هرگز دست از هویت خود برنداشتند و هر کجا که بودند خود را مردمانی خاص و متمایز با انواع مختلف کافرانی می‌دانستند که در میانشان زندگی

افزایش چشمگیر اعدام‌ها در کوردستان

حکم اعدام به سلول‌های انفرادی منتقل شده بودند. همچنین تاکنون خبر اعدام این شهروندان از سوی مراجع رسمی رژیم اسلامی و یا رسانه‌های داخلی ایران اعلام نشده است. روز سه‌شنبه ۲۵ اردیبهشت‌ماه، حکم اعدام "رضا قبادی" اهل کرمانشاه در زندان "عادل‌آباد" شیراز و "خسرو بشارت" اهل شهرستان مهاباد در زندان قزلحصار کرج به اجرا درآمده بود. رژیم اسلامی ایران پس از چین بیشترین نرخ اعدام‌ها را در جهان داراست و دو ملت "کورد" و "بلوچ" بیشترین سهم در بین محکومین به اعدام در ایران را دارند.

اعدام یک زندانی زن به نام "پروین موسوی" ۵۲ ساله و اهل شهرستان مراغه که پیشتر از سوی دستگاه قضایی رژیم به اعدام محکوم شده بود، اجرا شد. در همین رابطه نیز یک زندانی به نام "منصور ناصری" ۴۵ ساله و اهل شهرستان بوکان همزمان در زندان مرکزی ارومیه اعدام شد. در ادامه اعدام‌های گسترده در کوردستان، بامداد روز شنبه ۲۹ اردیبهشت‌ماه یک شهروند با هویت "اصغر حاجی‌زاده" اهل شهرستان سلماس در زندان این شهرستان اعدام گردید. گفتنی است این زندانیان روز پنجشنبه ۲۷ اردیبهشت‌ماه جهت اجرای

در ادامه جنایات رژیم ایران در کوردستان و ایران، حکم اعدام دست‌کم ۶ زندانی از جمله یک زن در زندان‌های ارومیه و سلماس به اجرا درآمد.

بامداد روز شنبه ۲۹ اردیبهشت‌ماه، حکم اعدام ۳ زندانی کورد به نام‌های "یوسف سعیدی" ۳۲ ساله و اهل روستای "دوبره" از توابع ترگور ارومیه، "رامین لوندپور" ۲۷ ساله اهل روستای "خره‌گوش" از توابع منطقه صومای برادوست ارومیه و "پرویز قاسمی" ۳۵ ساله اهل روستای "زیندشت" سلماس در زندان مرکزی ارومیه به اجرا درآمد. همچنین همزمان نیز یک حکم



اعدام! نوبت بعدی کیست؟ کارتون از بهنام محمدی

عدم اعتراف به ملل غیر فارسی، به منزله وجود پتانسیل برای سرکوبشان است

مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره: حکومت‌های متمرکز یکی پس از دیگری در جغرافیای سیاسی ایران با انکار و سرکوب هویت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ملل‌های تحت ستم، سعی در تضعیف و غارت ثروت آنان داشته‌اند تا در نهایت امپراطوریشان در مرکز محفوظ بماند. در ادامه‌ی این گفتگو با سولاتی نظیر نظام مرکزگرا چیست؟ آیا ملت‌های ایران در آن سطح از آگاهی سیاسی هستند که دوباره یک رژیم متمرکز تشکیل ندهند؟ آیا خطر به قدرت رسیدن یک نظام سنترالیسم در آینده‌ی ایران وجود دارد؟ و چگونه میتوان از وقوع آن جلوگیری کرد؟ سیاست‌ها و دستاوردهای رژیم‌های تمرکزگرای قبلی در ایران چه بود؟ و چقدر در راستای احقاق حق و خواسته‌های مردم موفق بوده؟ روبرو خواهیم شد که برای پاسخگویی به این سولات گفتگویی با آقای رزگار بهاری، روزنامه‌نگار خواهیم داشت.

● آقای بهاری خیلی ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید از ابتدا با این سوال مصاحبه را شروع میکنم، نظام مرکزگرا به چه نظامی گفته می‌شود؟ ویژگی‌های این نوع نظام سیاسی چیست؟ به تمرکز سیستماتیک و مداوم قدرت در دست یک فرد یا گروهی مشخص، که از یک نقطه بر جغرافیا/جغرافیاهایی معین حکمرانی کنند نظام مرکزگرا گفته می‌شود. در چنین نظامی، قدرت در مرکز (پایتخت) جمع شده و شخص یا گروه در حاکمیت، از آن نقطه بر آن مناطق حکمرانی می‌کنند. قدرت در چنین سیستمی بصورت هیرارشیکی و هرمی‌ست به نحوی که شخص یا گروهی که قدرت را در استیلا دارد، در رأس هرم قرار گرفته است. چنین حکومتی مایل به تقسیم قدرت با غیرخودی نیست؛ بجز در موارد یا مقطعی که اطمینان حاصل کرده حاکمیت و سلطه‌اش تضعیف نخواهد شد، تعدادی از امور را به گماشته و دست نشانده‌های محلی واگذار خواهد کرد. به تعبیری، تصمیماتی کلان و اساسی که قدرت و منافع گروه حاکمیت را حفظ می‌کند را همچنان حفظ کرده و برخی از اوامر را به وکلای محلی سپرده یا تصمیماتشان را تنفیذ می‌کنند. ممکن است تعریف یا استنباط از «نظام مرکزگرا» برای یک شهروند در یک کشور چندملتی با یک انسان کورد، گیلک یا بلوچ متفاوت باشد. ممکن است برای یک شهروند ایالت کالیفرنیا در ایالات متحده، شهروندی در استان کبک کانادا، یک اسکاتلندی در بریتانیا یا یک انسان کاتالون در اسپانیا دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به نظام مرکزگرا وجود داشته باشد چراکه نظریه اشغال سرزمینی، در میان سایرین کم‌رنگ است چراکه دارای اختیارات و حداقل‌های حقوق ملی خود هستند. در مقابل اما، مردمانی از مللی همچون بلوچ، گیلک، کورد، عرب و... در این جغرافیای سیاسی که از سال ۱۳۱۳ ایران نام گرفته معتقدند

که خاکشان توسط ایران با مرکزیت تهران به اشغال درآمده. این گفتمان به لطف رسانه و شبکه‌های اجتماعی هر روز تقویت می‌شود که با این وجود، آنچه قادر به حفظ این مرزهای سیاسی در آینده خواهد بود، برقراری توازن و کسب قدرت در میان ملل کورد، بلوچ، گیلک، عرب، فارس و حکومت این ملت‌ها بر خود خواهد بود.

● از دید شما آیا ملت‌های ایران در آن سطح از آگاهی سیاسی هستند که دوباره یک رژیم متمرکز تشکیل ندهند؟ قوم و گروه در حاکمیت، سد راه دموکراتیزاسیون خواهند بود؛ گروه حاکم در ایران کنونی (چه حاکمیت در تهران و چه اپوزیسیون فارس‌محور ایران‌شهری خارج‌نشین) مانع اجرای دموکراسی خواهند بود چراکه استقرار دموکراسی، قدرت و منفعت مردمشان را به خطر خواهد انداخت. «حکومت و ایدئولوژی ایرانی»، از «تمدن، زبان، فرهنگ، هویت و منابع طبیعی ملل غیرفارس» تغذیه می‌کند و استقرار دموکراسی باعث خواهد شد که این هیرارشیکی و نظم موجود از هم پاشیده شده و نتیجتاً این خرده امپراطوری را از دست دهند. ایران‌شهری‌ها از تعدد جنابیت‌ها و اجحافی که حکومت مرکزی علیه ملل غیرفارس انجام داده آگاهند و مطلعند که سایر ملل تحت سلطه از حکومت ملت‌دولت ایدئولوژیک فارس‌سرور عصبانی هستند. قاعدتاً این گروه حاکمیتی سعی خواهد کرد تا اقتدارگرایی و مرکزگرایی را بازتولید کرده و اگر قرار بر تغییر حکومت باشد، نظم موجود (استمرار حاکمیت با ایدئولوژی فارسی-ایرانی) همچنان حفظ شود. طبیعتاً ملل تحت سلطه در نتیجا اشغال‌شدگی، متحمل مصائب و محنت‌هایی شده و احتمالاً جنابیتی همچون آسمیلاسیون، قتل‌عام، آپارتاید، انکار و امحاء، ژنوساید، تحقیر را تجربه کرده و شرایط، آنان را سیاسی و مبارز بار آورده. در نتیجه برای خلاص شدن از اسارت و مشقت، علاوه بر مبارزه، در جستجوی استفاده از مکانیسم‌های امروزی همچون مساعدت از اجرای حقوق بشر، استقرار دموکراسی برای استقلال یا حداقل مرکززدایی خواهند بود. این ملل متوجه خواهند شد که توسل به استانداردهای سیاسی برای اجرای دموکراسی، دیسکورسی جهان‌پسند و معمول است که با مخالفت افکار عمومی و قدرت‌های جهانی مواجه نخواهد شد. البته نباید فراموش کرد باوجود داعیه غرب بر حمایت از حقوق ابتدائی ملل، اما غالباً آزادی ملت‌هایی که سرزمینشان اشغال شده با مبارزه، تقابل با نظم موجود [که منافع ملی‌شان را پایمال کرده] و صرف هزینه‌های انسانی همراه است. این ملت‌ها در مقطع کنونی در دو سوی و در تقابل با یکدیگر قرار گرفته‌اند. از طرفی، ملت‌دولتی با ایدئولوژی ایرانیت و محوریت فارسی-شیعی با شراکت نسبی ترک‌ها/آذری‌ها قدرت را در دست دارند و از طرفی نیز



● سیاست‌ها و دستاوردهای رژیم‌های تمرکزگرای قبلی در ایران چه بود؟ و چقدر در راستای احقاق حق و خواسته‌های مردم موفق بوده؟ مرزهای سیاسی کنونی در نتیجه پیروزی و شکست در جنگ، پیمان‌نامه‌ها، معاهدات بین‌المللی و ریختن خون ملل تحت سلطه به شکل امروزی درآمد؛ مثلاً پس از شکست صفویان از عثمانی‌ها، در «عهدنامه قصرشیرین» بخش‌هایی از خاک کوردستان بذل و بخشش و تجزیه شد. همچنین در «پیمان‌نامه ترکمنچای» با روسیه تزاری نیز سرزمین‌هایی داده شد به همین منوال مابقی مرزهای سیاسی کنونی نیز در نتیجه پیروزی و شکست در جنگ، پیمان‌نامه‌ها، معاهدات بین‌المللی و ریختن خون ملل تحت سلطه به شکل امروزی درآمد است. پس از قدرت‌گیری رضاخان، گروه‌های ملی‌گرای فاشیستی ایرانی نیز فرصت بیشتری برای عرضه پیدا کردند. علاوه بر رضاخان که سودای قدرت او را واداشت تا با هیتلر رابطه مخفیانه برقرار کند، برخی گروه‌های ملی‌گرا و فاشیست ایرانی نیز از گروه «حلقه برلین» که تئورسین افکار فاشیستی، ملی‌گرایی و ایدئولوژی ایرانی بودند تا حزب «سومکا» ظهور کردند که از هیتلر و حزب نازی تأثیرپذیری داشتند. رضاشاه با اقدام به قتل‌عام ده‌ها هزار نفر از ملل غیرفارس (بلوچ، کورد، ترکمن، آذری، عرب، گیلک و...) سعی کرد تا ایدئولوژی ایرانی و مرزهای باقی‌مانده را تثبیت و ملت واحد ایرانی ایجاد کند. محمدرضا شاه پسر هم راه پدرش را رفت و با امتداد قتل‌عام ملل غیرفارس، سعی در تثبیت ایدئولوژی ایرانی و مرزهایش داشت. با این وجود، پروژه‌های شاه‌سازی و تک‌ملت‌سازی ایرانی شکست خورد و واقعیت موجود، ملل مختلف محصور در یک جغرافیای سیاسی‌ست که گرفتار ملت‌دولت فارس‌سرور شده‌اند. سیستم حاکمیت در جغرافیای سیاسی ایران، ملت‌دولت است نه جمهوری. بدین‌معنی که دولت‌ملت موجود، پس از تحمیل اتوریته خود بر

ملل تحت سلطه همچون بلوچ، عرب، کورد، گیلک، مازن و... که رژیم حاکم، عرصه را در تمام ابعاد بر آنان تنگ کرده و در دو‌بیست سال قبل، در راستای ادغامشان سیاست‌ورزی کرده. اضافه کنم اگرچه بخشی از ترک‌ها/آذری‌ها مخالف رژیم کنونی هستند اما دارای قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و اداری بوده و گاه در ارومیه مجری سیاست‌های حاکمیت در قبال ملت کورد بوده‌اند. احزاب، تشکلهای و نخبه‌های سیاسی ملل غیرفارس نقش موثری در بلوغ سیاسی مردمشان، تقویت دیسکورس سروری سیاسی - جغرافیایی و عقب‌راندن فاشیسم دارند. این ملت‌ها ملت‌ها ملت‌مزم و محکوم به افزایش سطح آگاهی هستند تا در مقاطع حساس تاریخی، از فرصت‌ها استفاده کرده و خود را از فرودستی رها کنند. در غیر اینصورت، گروه قومیتی حاکم، سلطه‌اش را بر آنان حفظ خواهد کرد

● آیا خطر به قدرت رسیدن یک نظام سنترالیسم در آینده‌ی ایران وجود دارد؟ چگونه میتوان از وقوع آن جلوگیری کرد؟

«ژن، ژیان، نژادی» اگرچه به نتیجه نهایی دست پیدا نکرده اما وزن سیاسی و ماهیت ملل این جغرافیا، گروه‌های سیاسی و حتی رژیم کنونی تهران را عملاً کشف کرد. ایران‌شهری‌ها نه تنها ابایی از ابراز و بازتولید فاشیسم ندارند بلکه ملل محصور در جغرافیای سیاسی ایران را تهدید به نسل‌کشی می‌کنند. در موردی، یکی از افراد حلقه نزدیک به فرزند دیکتاتور پیشین که ساکن آمریکا و مهمان همیشگی کانال‌های فارسی‌گوی است در توییتهای به قتل‌عام ششصد هزار نفر در آمریکا [به تعبیر او] برای مقابله با تجزیه کشور در دوران «آبراهام لینکلن» استناد کرد. هدف او از طرح چنین موضوعی، تهدید ملل غیرفارس به نسل‌کشی و شریعت به ژنوساید آزادی‌خواهان به منظور جلوگیری از تجزیه جغرافیای سیاسی ایران است. اساساً ساکنان فارس‌ستان/پرشیا در کویر فلات ایران کنونی، منافعشان را به نفت، آب، گاز، طلا و... سرزمین ملل

ریشه در انکار هویت ملی و پروژه کورد-ستیزی دارد

سرکوب در کوردستان



حیاس احمدی

«سرکوب» به عنوان ابزار قدرت که توسط رژیم های اقتدارگرا، دیکتاتوری های ملی-مذهبی و نهادهای امنیتی وابسته حکومت علیه ملت های تحت ستم و دیگرانی که رژیم های سابق و کنونی نظام سیاسی خود را بر مبنای پروژه انکار هویت ملی، نقض حقوق و سرکوب آزادی های آنها بنا نهاده اند، سابقه طولانی در تاریخ حکومت های ایران دارد. به این معنی که، سرکوب در داخل ایران به عنوان تحمیل خشونت توسط دولت و نهادهای سرکوبگر آن بر جنبش های حق طلبی ملی، فرهنگی و... غیره که در راستای داشتن حق تعیین سرنوشت و پایان دادن به تبعیض های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در

جغرافیای کثیرالملل ایران فعالیت دارند خود را نمایان میکند، که در واقع هدف از این ابزار قدرت ایزوله و خنثی کردن فعالیت های سیاسی، حقوقی و فرهنگی افراد یا گروه های سیاسی، مدنی و بخصوص جنبش های ملی ملل غیر فارس میباشد. این ابزار به صورت مستقیم یا غیرمستقیم و با بکارگیری خشونت از طریق نیروهای نظامی-امنیتی، فشار اقتصادی، جلوگیری از مشارکت سیاسی، ممانعت از آموزش به زبان مادری و قلمداد کردن زبان ملتهای غیر فارس به زبان محلی و غیره، خود را نمایان میکند، این نمونه ها بخشی از تبعیض پی در پی و تداوم یافته حکومتی هستند که توسط دکتورین پروژه کورد-ستیزی در ایران بعنوان راهکاری برای کنترل اقلیم های ملی مانند «کوردستان» و پایان دادن به خواست هویت خواهی در میان ملت کورد بکار گرفته شده اند. به این معنی که سرکوب و خشونت که رژیم در کوردستان و علیه ملت کورد بکار گرفته است در راستای به حاشیه راندن خواست هویت خواهی و حق طلبی ملت کورد میباشد که توسط رژیم های سابق و کنونی ایران آن را به عنوان نگرانی و تهدیدی بزرگ

علیه پروژه کورد-ستیزی خود که ماهیت آن را از ایدئولوژی «یک دولت، یک ملت» گرفته است، تلقی کرده اند. در این رابطه نکات زیر را میتوان به عنوان بخشی از شیوه های سرکوب مستقیم و غیر مستقیم نظام سیاسی در ایران علیه ملت کورد و جامعه کوردستان نام برد:

سرکوب مستقیم وقوع حملات فیزیکی و خشونت آمیز به همراه دستگیری، زندانی کردن، یا اعدام فعالان سیاسی، فرهنگی، مدنی، مذهبی و... غیره را می تواند شامل شود.

برخی از نمونه های سرکوب مستقیم که توسط رژیم اسلامی ایران به طور مداوم در کوردستان بکار گرفته شده اند عبارتند از:

دستگیری و زندانی کردن فعالان سیاسی، مدنی، فرهنگی، زیست محیطی، اساتید و معلمان تدریس زبان کوردی، فعالان مذهبی و... غیره، که دلیل قانونی برای انجام این عمل چیزی جز تنفر رژیم از مردم کوردستان و تلاش برای تداوم پروژه کورد-ستیزی نمیشود.

بکارگیری نیروی نظامی-امنیتی و مخبران لباس شخصی برای شناسایی

و سرکوب تجمعات و مناسبات ملی که مراسم نورزی امسال در کوردستان نمونه بارزی از آن میباشد، که به دنبال پایان یافتن این مناسبت ملی شاهد دستگیری و زندانی شماری از افراد اعم از فعالان فرهنگی، مدنی، هنرمندان و... غیره در کوردستان هستیم.

اعدام یا آزار و اذیت فعالان سیاسی، مدنی، فرهنگی، مذهبی و تهدید فعالان حقوق بشر و روزنامه نگاران.

این نمونه ها تنها بخش کوچکی از اقدامات سرکوب مستقیم حکومتی هستند که در ایران و از طرف جمهوری اسلامی در بیش از چهار دهه گذشته مدام علیه ملل غیر فارس و بخصوص ملت کورد بکار گرفته شده است.

همچنین «سرکوب غیر مستقیم» شامل استفاده از روش ها و ابزارهایی میباشد که از طریق فشار فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، یا سیاسی منعکس میشود و بر فعالیت افراد، گروه و جنبش های سیاسی ملی، فرهنگی، اجتماعی و... غیره تحمیل و تأثیر آن در جامعه نمایان میشود. به این معنی که قدرت یا نظام سیاسی بدون استفاده مستقیم از نیرو یا اعمال فیزیکی

افراطی که منافعش در حفظ نظم موجود بوده و مایل است که تهران همچنان تصمیم گیرنده و سرور باقی بماند و در مقابل، طیفی که حاضر نخواهد بود همچنان مطیع و کلونی تهران باقی بماند. چنین مردمی تصمیم خواهد گرفت که راهش را جدا کند - مگر آنکه فضای سیاسی باز شود، ملل غیرفارس به حقوق ملی خود برسند و ملت دولت فارسی-شیعی نیز برای حسن نیت، امتیازاتی بیشتر از داشته های خود را به منظور جبران خسارات و جنایات گذشته برای سایر ملل به رسمیت بشناسد. بدین ترتیب، چنانچه ملل غیرفارس، طالب تضمین «حیاتی» در شأن و کرامت انسان برای خود و نسل های آینده شان باشند بهتر است تا هرچه زودتر از قید سلطه اتنیکی از جغرافیای دیگر رها شده و خودشان تصمیم گیرنده باشند، نه آنکه مردمی دیگر، از جغرافیای دورتر برایشان تصمیم بگیرند. هیچ مردمی بجز خود، به مشکلاتش آگاه نیست، منافعش را حفظ نخواهد کرد و اساسا هر ملتی لیاقت تصمیم گیری برای خود را دارد.

● اگر یکی از ملیت های ایران از استقرار یک رژیم متمرکز حمایت می کند، دلیلش چیست

در حال حاضر «چند ملت متفاوت» در این جغرافیای سیاسی با «یک ملیت ایرانی» مندرج در اوراق اداری زندگی می کنند. این ملیت (ایرانی)، انتخاب و مطلوب همه آن مردمان نیست و هستند افرادی که از داشتن ملیت ایرانی متنفر و منزجرند. به هر حال، مثال را هم در «شخص» و هم در «ملت» تشریح خواهیم کرد. ممکن است «یک شخص» در میان ملل غیرفارس به دلیل کسب اطلاعات نادرست از شبکه های ماهواره ای فارسی گوی، یا عدم مطالعه و بی اطلاعی از تاریخ پر از جنایات رژیم های گذشته در قبال نیاکانش، از استقرار نظام متمرکز و

معترف به ملل غیرفارس و حقوق ملی شان نیستند و معتقدند که نیز بایستی همچنان بر آن ملت ها حکم رانده و همواره ارباب و سرورشان باشند. عدم اعتراف به ملل غیرفارس، به منزله وجود پتانسیل برای سرکوبشان است؛ ایرانی ها در حکومت آینده نیز راه هایی قانونی و توجیهاتی مشروعیت دادن به قتل عام و استمرار حکومت بر آنان خواهند یافت. ایرانی ها از هم اکنون گروه های سایبری تشکیل داده و لمپن و فالانژهای ایرانی، در پایتخت کشورهای غربی در اوج انقلاب به ملل غیرفارس که پرچم های ملی شان را در دست داشتند حمله ور شدند. رسانه هایشان در لندن و واشینگتن نیز صداهای متفاوت را از هم اکنون خفه و سانسور می کنند. روزنامه نگار ارشد ایرانی ها می گوید کاش چکمه های شاه را لیس می زدیم و نخبه هایشان هم برای خم شدن در مقابل پسر دیکتاتور قبلی لحظه شماری می کنند. ملت دولت و ایدئولوژی ایرانی، منعطف نیست و قابلیت و پتانسیل پذیرش دموکراسی و ترانس را ندارد. از همه مهمتر، هیچ امیدی به تغییر ایرانی ها وجود ندارد و تلاش برای دموکراتیزه آنان کاری عبث و غیرممکن است زیرا می دانند که منافعشان با استقرار دموکراسی از میان خواهد رفت. انقلاب «ژن، ژبان، نازادی» سنگ محکی بود تا ماهیت واقعی ایرانی شهرها عیان شود؛ آنان نشان دادند که قصد بازتولید فاشیسم یا ملی گرایی ایرانی و دیکتاتوری را دارند و ادامه دهنده حکومت های صفویان، رضاخان، محمدرضا شاه، خمینی و خامنه ای خواهند بود. آنان حاضر به تقسیم قدرت با ملل غیرفارس و عدول از قدرت نیستند. در چنین شرایطی، معتقدم که قمار با سرنوشت مردم خیانت است و بهترین گزینه برای برون رفت از وضع موجود، جدا کردن مسیر و گذر ملل تحت سلطه از تهران، و قدم در مسیر «استقلال» و

ادامه صفحه ۶

جغرافیای ملل دیگر و با انتفاع از منابع طبیعی و وامگیری از زبان و مصادره تمدن سایر ملت ها و سرکوب و قتل عامشان در مقاطع مختلف، صاحب دولت امروزی شده و بر آنان حکمرانی می کند. استراتژی ملت دولت ایرانی در امتداد سلب هویت از سایر ملل و تحمیل هویت ایرانی بوده است. علاوه بر آن، انتقال منابع طبیعی سرزمینی ملل غیرفارس به کویر فلات پرشیا/فارسستان و در عوض تحمیل فقر سیستماتیک به منظور تضعیفشان، از دیگر سیاست های تهران، همزمان بوده با احداث صدها پادگان نظامی، لشکر، تیپ و مراکز امنیتی و اطلاعاتی در خاک آنان. بدین ترتیب تلاش های ملت دولت ایرانی در امتداد غنا و ثروتمند کردن مردم فارسستان (تهران، اصفهان، کرمان، قزوین، شیراز، یزد، مشهد، مرکزی و...) بوده یا به نوعی، هدفش ایجاد رفاه برای جغرافیای خود بوده و در سایر جغرافیاهای همچون اشغالگر رفتار کرده است

● بهترین نظام سیاسی برای ایران چند ملیتی چیست؟ و فکر می کنید مردم ایران چقدر به آن نوع نظامی که در مورد آن بحث کردید آشنایی دارند؟ دیدگاه های سیاسی متفاوتی برای آیند پسا - جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؛ از جمهوری خواهی، پادشاهی، مشروطه پادشاهی، فدرالیسم، کنفدرالیسم یا استقلال طلبی وجود دارد. در گذشته معتقد بودم که احتمالا فدرالیسم بتواند منافع تمام این ملت ها را تأمین کند اما با توجه به مرور تاریخ، اتفاقات اخیر و مشاهداتم، اکنون معتقدم که ملت دولت ایرانی دموکراسی پذیر نیست و این ملت ها بایستی به دنبال راه چاره دیگری باشند. این ملل زمانی به سعادت، امنیت و ثبات خواهند رسید که حاکمیتی از خود داشته و بتوانند برای خود تصمیم بگیرند. هیچکدام از گروه های ایرانی شهری و مرکزگرا

تلاش برای به اجرا گذاشتن پروژه سرکوب را دارد که نمونه های زیر برخی از سیاست سرکوب غیر مستقیم توسط نظام سیاسی و نهادهای زیر مجموع آن در ایران علیه کوردستان میباشد:

محدودیت و تحریم های اقتصادی بر علیه اقلیت های ملی که گاه به صورت آشکار یا پنهان خود را نمایان میکند را میتوان بعنوان بخشی از سیاست بحران سازی اقتصادی رژیم برای تداوم فقر، گرسنگی، نبود رفاه در اقلیم های ملی مانند کوردستان، بلوچستان و... غیره دانست که از این طریق رژیم تلاش خود را برای کنترل این جوامع بکار میگیرد.

محدودیت دسترسی به اطلاعات کافی و درست از طریق اینترنت، بکارگیری فیلترینگ و مسدودسازی سایت ها و شبکه های اجتماعی و تهدید و بازداشت فعالان شبکه های اجتماعی به عنوان بخشی از سرکوب غیر مستقیم رژیم قلمداد میشوند که هدف رژیم اسلامی

ادامه در صفحه ۸

رژیمی مقتدر در تهران حمایت کند. چنین شخصی مطلع نیست که حکومت های قبلی، هزاران تن از نیاکانشان را قتل عام کرده اند. از طرفی نیز شعار و وعده های غیرواقع اپوزیسیون راست افراطی ایرانی شهری نیز بر او تأثیر گذاشته و تصور می کند که نظام آینده دموکرات خواهد بود. خوانش سیاسی اشتباه و خوشبینی، چنین شخصی را معطوف به استقرار یک رژیم متمرکز می کند. آنچه یک «ملت» را به حمایت از استمرار و استقرار یک نظام متمرکز و مقتدر وا می دارد، قدرت، منافع سیاسی و اقتصادی است. منافع ساکنان فارسستان/پرشیا در کویر مرکزی ایران «با مرکزیت قزوین و اصفهان در دوران صفوی»، و «تهران در زمان رژیم های اخیر»، همواره در استقرار یک نظام متمرکز بوده. پس منفعت ساکنان فلات مرکزی در آن است که پس از سقوط رژیم کنونی نیز یک نظام متمرکز مقتدر بازتولید شود تا صداهای ناراضی را در میان سایر ملت ها سرکوب کند بلکه رفاه، آسایش و امنیت او تأمین بماند. هر چقدر این نظام متمرکز و مقتدر باشد، منافع او در مرکز بیشتر تأمین خواهد شد؛ سرزمین کوردستان، طبرستان و بلوچستان را برای آب، گاز، سنگ، طلا، نفت، سواحل، بنادر، شیلات و زمرد حفظ کند یا در مواقع جنگ، آتش به او نرسد. چنین ملتی چنانچه عالم به مبادی حقوق بشری باشد یا به آن تظاهر کند، لکن بالفطره از تضعیف حکومت مرکزی خشنود نخواهد بود چراکه همانطور به آن اشاره کردم، آنان حداقل تا این لحظه دموکراسی پذیر نیستند و حتی الامکان سد راه استقرار دموکراسی خواهند ایستاد.

آقای بهاری ممنون از اینکه برای این مصاحبه وقت گذاشتید.

خواهش می کنم.

در جامعه کوردستان در میان اقشار گوناگون این جامعه بازدارندگی ایجاد کند. این اقدامات به عنوان نمونه هایی برای دیگر فعالان و مخالفان سیاسی بکار گرفته میشود تا آنها را از ادامه فعالیت‌هایشان منصرف کند.

در کل، رژیم پهلوی با هدف ایجاد جامعه‌ای که در آن یک هویت ملی واحد وجود داشته باشد، پروژه آسمیلاسیون (همگون‌سازی فرهنگی) را در مورد ملل غیر فارس، به ویژه ملت کورد دنبال کرد. این پروژه که توسط رژیم پهلوی طراحی و به اجرا گذاشته شد، جمهوری اسلامی نیز ادامه آن را در فهرست سیاست‌های تبعیض آمیز خود قرار داده است که با تحمیل و ترویج زبان فارسی به عنوان تنها زبان رسمی در سیستم آموزشی و اداری، با هدف تضعیف زبان‌ها و فرهنگ ملل غیر فارس صورت گرفته و همچنین محدودیت‌های شدید بر فعالیت‌های فرهنگی و هنری مربوط به ملل غیرفارس، از جمله ممنوعیت استفاده از زبان کوردی در رسانه‌ها و مدارس به عنوان بخشی دیگر از پروژه آسمیلاسیون رژیم در قبال ملت کورد به اجرا گذاشته شد.

از طرفی دیگر، استقرار نیروهای نظامی در کوردستان برای سرکوب هر گونه فعالیت و حرکت‌های فرهنگی، سیاسی و مدنی که بیانگر نگرش امنیتی، نه سیاسی رژیم‌های حاکم در رابطه به کوردستان و حل مسئله کورد می‌باشد، بخشی دیگر از سیاست کلان رژیم در راستای پیشبرد پروژه آسمیلاسیون علیه ملت کورد خواهد بود.

لازم به یادآوری است که، تبعیض‌های اقتصادی و توسعه نیافتگی عمدی اقلیم‌های ملی و بخصوص کوردستان به منظور تضعیف پتانسیل‌های اقتصادی و اجتماعی در آن، تلاش برای به چالش کشیدن مقاومت و پایداری جامعه کوردستان می‌باشد که جمهوری اسلامی در تداوم به پروژه آسمیلاسیون و کورد-ستیزی آن را به اجرا گذاشته است تا از این راه هویت ملی واحد/فارس را تقویت و از شکل‌گیری هویت‌های ملی مستقل در میان مردم کوردستان جلوگیری کند، ولی با این حال، از یک سوی مقاومت و تداوم مبارزه علیه سیاست انکار هویت ملی در میان ملل غیر فارس که بخش اساسی تشکیل دهنده جغرافیای ایران می‌باشند ضمن اینکه توانسته است سیاست انکار رژیم را به چالش بکشد، از سوی دیگر خودآگاهی ملی و سیاسی در میان اقشار گوناگون اقلیم‌های ملی ملل غیر فارس و منجمله جامعه کوردستان بیانگر این واقعیت است که سیاست سرکوب و انکار نه تنها نمیتواند جنبش‌های هویت‌خواهی و حق طلبی را متوقف کند، بلکه نتیجه سیاست انکار هویت ملی این ملتها و بخصوص تداوم پروژه کورد-ستیزی رژیم این پیامد را برای جامعه کوردستان در برخواهد داشت که تا زمانی که دیکتاتوری، تبعیض و حق تعیین سرنوشت ملل غیر فارس در این سرزمین تحقق نیابد، سیاست سرکوب و انکار میتواند افراد بیشتری را قربانی کند.

را داشته باشند، در عرصه سیاسی حق ندارند رئیس‌جمهور یا پست‌های دیگر مهم حکومتی را دارا باشند و از همه تاسف‌بارتر این است که حتی زنان حق پوشش و لباس خود را نیز بطور آزادانه ندارند. در این رابطه جنبش "ژن، ژبان، نازادی" را میتوان جزو مهمترین واکنش که زنان در آن نقش اساسی داشتند را علیه نظام جمهوری اسلامی و قوانین زن-ستیز این نظام قلمداد کرد.

اسلامیاسیون فرهنگی: تأکید بر یکپارچگی فرهنگی با محوریت اسلام شیعی به عنوان تنها عنصر هویتبخش ملی، که در راستای ناکار هویت ملی و نادیده گرفتن فرهنگها و زبانهای ملل غیر فارس می‌باشد به اجرا گذاشته شده است

سیاستهای اقتصادی: نابرابری در توسعه اقتصادی: تحریم و محدودیتهای اقتصادی که رژیم اسلامی بر اقلیم‌های ملی ملل غیر فارس واداشته است، یکی از عوامل اصلی فقر و نابسامانی در میان این ملتها بشمار می‌رود، که هدف از بکارگیری این سیاست توسط رژیم از یک طرف وابستگی این ملتها به سیاست انکارگرایی رژیم می‌باشد و از طرف دیگر تسلیم آنان در برابر سیاست سرکوب و در کل پایان دادن به خواست‌های هویت‌خواهی و حق طلبی است.

در پایان، زندانی کردن آمار چشمگیری از فعالان سیاسی، مدنی، فرهنگی و غیره در کوردستان و اعدام‌های پی در پی فعالان کورد از سوی جمهوری اسلامی ایران، اهداف متعددی را دنبال میکند که میتوانند شامل موارد زیر باشند:

جمهوری اسلامی با زندانی کردن و اعدام فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی از یک سوی، و کشتار کولبران کورد از سوی دیگر که برای تامین ابتدایی‌ترین مایحتاج زندگی روزمره خانواده‌های خود به این کار پناه برده اند را در کوردستان را به عنوان بخش اساسی برای تداوم بخشیدن به پروژه کورد-ستیزی بکار میگیرد و سعی دارد با استفاده از دادن فرمان "آتش به اختیار" به نیروهای سرکوبگر خود و کشتن مردم در نقاط مرزی میان روژهلات و باشور (کوردستان ایران و عراق) استقامت و پایداری جامعه کوردستان در راستای مبارزه با پروژه کورد-ستیزی رژیم اسلامی را به چالش بکشد و در نهایت به هرگونه فعالیت سیاسی، مدنی مردم کوردستان که بیانگر هویت‌خواهی باشد را در جامعه کوردستان سرکوب و متوقف کند.

از سوی دیگر، اعدام و زندانی کردن فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که به حفظ و ترویج هویت کوردی به عنوان هویت واقعی خود می‌پردازند، بخشی از سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی برای کنترل و یکسانسازی فرهنگی است. این اقدامات در راستای تضعیف هویت‌های ملی ملت کورد و کاهش نفوذ فرهنگی آنها بکار گرفته خواهد شد. به بیانی دیگر، جمهوری اسلامی با اجرای مجازات‌های سنگین مانند اعدام برای فعالان سیاسی، فرهنگی و غیره، سعی دارد تا از طریق رعب و وحشت

کند. سرکوب جنبش‌های ملی و هویت خواهی: پس از به قدرت رسیدن رژیم اسلامی نه تنها فعالیت احزاب سیاسی ملل غیر فارس ممنوع گردیده، بلکه فعالان سیاسی، مدنی، فرهنگی مدام تحت تعقیب و زندانی شدند، همچنین در این رابطه رهبران جنبش‌های سیاسی این ملتها و حتی اپوزسیون فارس در خارج از کشور ترور و حذف فیزیکی شده‌اند. به این معنی که همانند دوران پهلوی، هر گونه فعالیت سیاسی یا مدنی که به نوعی به حقوق ملی ملل غیر فارس مرتبط باشد، با شدیدترین نوع سرکوب و برخورد امنیتی مواجه شده است.

پراکندگی جمعیتی: سیاست‌هایی مثل کوچ اجباری یا تشویق به مهاجرت افراد در اقلیم‌های ملی و بخصوص در کوردستان به مناطق دیگر برای کاهش تمرکز جمعیتی، یا مجبور کردن آنها زیر

سرکوب ملت کورد در ایران هم دوره جمهوری اسلامی به اشکال مختلفی صورت گرفته است. این سرکوبها به روشهای امنیتی-نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و اجتماعی طبقه‌بندی میشوند

فشارهای امنیتی به ترک کشور، بخشی از سیاست کلان رژیم جمهوری اسلامی برای پایان دادن به خواست هویت‌خواهی و حق طلبی این ملتها می‌باشد. در مجموع، هر دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی با سیاست‌های مختلفی به دنبال یکسانسازی فرهنگی و کاهش نفوذ ملل غیر فارس بوده‌اند، اما تفاوت‌هایی در شیوه‌ها و ابزارهای بکار گرفته شده نیز وجود دارد.

سیاستهای فرهنگی: تبعیض زبانی و فرهنگی: هرچند در قانون اساسی جمهوری اسلامی به حقوق اقوام/ملل غیر فارس اشاره شده، اما در عمل استفاده از زبانهای مختص به این ملتها در سیستم آموزشی محدود باقی مانده است.

تبعیض جنسیتی: در این رابطه میتوان گفت که جمهوری اسلامی و ولایت فقیه طراح و مبدع این نوع تبعیض در ایران می‌باشد که با ادامه دادن به تبعیض جنسیتی نه تنها نیمی از جمعیت ایران که زنان آن را تشکیل میدهند را نادیده گرفته است، بلکه تحقیر زنان و دست کم گرفتن زنان از نظر توانایی و مدیریت به عنوان بخشی از قانون اساسی جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته شده است. به این معنی که زنان حق ندارند مسئولیتهایی مانند: قازی دادگستری

برای آنان به دنبال داشته باشد. **سرکوب اجتماعی:** تخریب هویت ملی ملل غیر فارس: بخش اساسی سیاست سرکوب رژیم پهلوی در راستای تضعیف و پایان دادن به هویت‌های ملی ملل غیر فارس بوده است که این سیاست را همراه با بکارگیری خشونت، از طریق تبلیغات دولتی و ترویج فرهنگ یکسان تحمیل کرده است.

سرکوب فرهنگی: ممنوعیت زبان مادری ملل غیر فارس: رژیم‌های پهلوی به شدت سیاست تک‌زبانی را دنبال کرده و استفاده از زبانهای ملی این ملتها در رسانه‌ها، مدارس و ادارات را ممنوع کرده‌اند که هدف از آن انکار وجود ملل غیر فارس می‌باشد.

سیاست‌های یکسانسازی فرهنگی: تلاش برای ایجاد یک فرهنگ واحد ایرانی که بیشتر بر مبنای فرهنگ و زبان فارسی می‌باشد، از طریق نظام آموزشی و رسانه‌های حکومتی تداوم و بر جوامع کثیرالملل ایران تحمیل شده است.

تغییر نام و جغرافیای اقلیم‌های ملی: این پروژه بخشی دیگر از سیاسی سرکوب حکومتی رژیم پهلوی می‌باشد که در این راستا نه تنها نام و جغرافیای اقلیم‌های ملی را تغییر داد، بلکه کوچ اجباری بخشی از جمعیت این ملتها به مناطق خارج از اقلیم ملی خود را به دنبال داشته است. در این راستا کوچاندن نزدیک به دو میلیون کورد به خراسان را میتوان سندی انکارناپذیر برای اثبات این اقدام تنفر آمیز رژیم پهلوی در قبال ملت کورد دانست.

رژیم اسلامی ایران، بر خلاف دیکتاتوری پهلوی که سرکوب را در راستای پایان دادن به هویت ملی و منزوی کردن ملل غیر فارس در سیستم «یک ملت، یک دولت» که تعبیر از هویت ملی، فرهنگی، زبانی و غیره فارس می‌باشد، تبعیض مذهبی را نیز به تبعیض ملی در جغرافیای کثیرالملل ایران اضافه کرد، به این معنی که در طول نزدیک به پنج دهه در دست گرفتن قدرت توسط جمهوری اسلامی، نه تنها تبعیض ملی، بلکه تبعیض مذهبی، فرهنگی، نژادی و غیره را نیز بر ملتهای تشکیل دهنده ایران حفظ قدرت و نظام سیاسی موجود و تداوم بخشیدن به پروژه کورد-ستیزی در ایران می‌باشد.

سیاست سرکوب ملل غیرفارس دوره جمهوری اسلامی (از ۱۹۷۹ تاکنون) سرکوب سیاسی:

ادامه مرکزگرایی: جمهوری اسلامی نیز نه تنها به تمرکز قدرت در تهران ادامه داده، بلکه تبعیض مذهبی را نیز در صدد پروژه سرکوب خود علیه ملل و ادیان گوناگون در جامعه ایران پیروی کرده است و در این رابطه سعی بر آن داشته که هر گونه تلاش و فعالیت ملت‌های غیر فارس را برای داشتن حق تعیین سرنوشت و داشتن خودمختاری سرکوب

ادامه صفحه ۷ جلوگیری از خودآگاهی افراد و درک درست از واقعیت جامعه زیر سایه سیاست‌های مخرب و استبدادی رژیم می‌باشد.

بکارگیری رسانه و کانالهای گوناگون تلویزیونی، خبری، مطبوعاتی و غیره برای تحقیر ملل غیر فارس یا تبلیغات منفی علیه گروه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... که بخشی اساسی از واقعیت جامعه کوردستان می‌باشند و در راستای تحقق حقوق و هویت ملی خود فعالیت میکنند، بخشی دیگر از سیاست کلان رژیم اسلامی در قبال مردم کوردستان است که از این طریق هم تمایل به "از خود بیگانگی" افراد و اقشار گوناگون جامعه کوردستان را دارد و هم تلاش خود را برای مستحکم نگهداشتن جبهه مخالفت با خواست‌های دمکراتیک ملت کورد را در میان اقشار گوناگون جامعه فارس زبان بکار میگیرد. در این رابطه استفاده از اصطلاح "تجزیه طلبی" توسط رژیم و بخشی از جامعه فرودست/فارس زبان برای جنبش‌های ملی ملل غیر فارس و بخصوص جنبش ملی-دمکراتیک مردم کوردستان نمونه‌ای از این واقعیت است.

استفاده و بکارگیری قوانین و ملزم کردن نهادهای قضایی برای محدود کردن فعالیت‌های سیاسی، مدنی، فرهنگی و اجتماعی. این روش‌ها معمولاً برای ایجاد فشار روانی بر جامعه اقلیم‌های ملی که از دید رژیم و مرکز گرایان به حاشیه قلمداد میشود، بکار گرفته خواهد شد.

سرکوب ملت کورد در ایران هم در دوره پهلوی و هم در دوره جمهوری اسلامی به اشکال مختلفی صورت گرفته است. این سرکوبها به روشهای امنیتی-نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و اجتماعی طبقه‌بندی میشوند که در ادامه به بررسی بیشتر این سرکوبها در هر دو دوره پرداخته شده است:

سیاست سرکوب ملل غیر فارس در دوره پهلوی (۱۹۲۵-۱۹۷۹): سرکوب سیاسی:

مرکزگرایی و انکار دیگری: حکومت پهلوی به شدت بر تمرکز قدرت در تهران تأکید داشت و هر گونه تلاش ملل غیر فارس در راستای داشتن حق تعیین سرنوشت را به عنوان تهدیدی علیه ایدئولوژی "یک دولت، یک ملت" در داخل ایران قلمداد میکرد، که در واقع این ایدئولوژی بیانگر وجود ملتی به نام فارس و حکومت فارسی و انکار دیگری بود. به همین دلیل هرگونه تلاش ملل غیر فارس را برای تحقق حقوق ملی در چهارچوب خودمختاری یا فدرالیسم مردود و آن را تحت عنوان مقابله با تجزیه طلبی سرکوب کرده‌اند ممنوعیت فعالیت‌های سیاسی: احزاب و جنبش‌های ملیگرایانه ملل غیر فارس مانند کردها، بلوچها و ترکمنها و... در داخل ایران نه تنها ممنوع بوده‌اند، بلکه هرگونه فعالیت فعالان سیاسی این ملتها منجر به دستگیری، زندانی و سرنوشت نامشخصی را میتوانست توسط نهادهای امنیتی مانند ساواک، ژاندارم و غیره را